

اندیشه‌هایی که به جایزه نوبل منجر شد

نویسنده: دکتر محمدقلی یوسفی ●

چکیده

آمارتیا سن اقتصادشناس برجسته هندی که برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۱۹۹۸ شد، "مردمسالاری" را از "بازار" متفاوت می‌داند و اولی را در جامعه بسیار ضروری و ریشه فقر را در نارساییهای حقوق اجتماعی و نهادها می‌داند. از نظر سن، رشد اقتصادی هدف نیست، بلکه وسیله‌ای برای دستیابی به توسعه اقتصادی است. در این زمینه، تأکید سن بر ایجاد اشتغال به عنوان یک گام مؤثر و اساسی برای فقرزدایی از طریق مداخله دولت در برنامه‌ریزی و توسعه اقتصادی است.

مقدمه

در ۱۴ اکتبر، خبرگزاری رویتر در استکهلم گزارشی را منتشر نمود که در آن آمده است آمارتیا سن از هندوستان برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۱۹۹۸ شد.^۱ این خبر، اهمیت فراوانی دارد، البته نه به این علت که دانشمندی از یک کشور توسعه نیافته موفق به اخذ جایزه نوبل شد، بلکه به این سبب که فرهنگستان علوم سوئد به نظریات و مطالعات سن جایزه داده است. سن مطالعات گوناگونی در زمینه‌های نظریه انتخاب اجتماعی، تعریف رفاه و فقر و مسائل مربوط به قحطی، توزیع درآمد و حقوق اجتماعی داشته است.^۲

- عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی
۱. ارزش این جایزه ۷/۶ میلیون کراون، معادل ۹۶۰۰۰۰ دلار آمریکاست. این جایزه را هر ساله بانک مرکزی سوئد به یادبود آلفرد نوبل در علوم اقتصادی اعطا می‌کند.
 ۲. گفته می‌شود که نام "آمارتیا" را رابیندرانات تاگور، شاعر پراوازه بنگالی، بر او گذاشت که به معنای "کسی که شایسته زنده ماندن یا ابدی بودن" است (بیزینس ویک، ۲۶ اکتبر ۱۹۹۸، صفحه ۵۸).

فرهنگستان علوم سوئد اعلام نمود که این دانشمند هندی به درک جهانیان در خصوص علت قحطی و اینکه چگونه با قشرهای فقیر در جوامع برخورد می‌شود، کمک شایانی نمود (رویتر، ۱۴ اکتبر ۱۹۹۸). فرهنگستان علوم می‌افزاید: "با تحلیل از اطلاعات موجود در خصوص رفاه افراد مختلف، زمانی که تصمیمات دسته جمعی گرفته می‌شود، او پایه‌های نظری یک نظریه را فراهم نمود تا نشان دهد که چگونه توزیع مختلف رفاه در جامعه می‌تواند مقایسه شود، و تعریف جدید و رضایتبخشی از شاخص فقر را ارائه نموده است (رویتر، ۱۴ اکتبر ۱۹۹۸). در جایی دیگر می‌نویسد: "در مطالعات تجربی، سن بابا کارگیری رویکرد نظری خود درک ما را از سازوکارهای اقتصادی که ریشه فقر هستند، افزایش داد." سن در سال ۱۹۳۳ در بنگال هندوستان متولد گردید و بیشتر مطالعات خود را در مورد علل توسعه نیافتگی، فقر و قحطی و مسائل مربوط به اقتصاد رفاه انجام داد که از این نظر با سایر برندگان جایزه نوبل تفاوت عمده‌ای دارد. در سال ۱۹۹۷، دو اقتصادشناس آمریکایی، به اشتراک، جایزه نوبل را کسب نمودند. این دو (مایرون اسکالز و رابرت مرتون) به این سبب جایزه نوبل را به خود اختصاص دادند که فرمولی را توسعه و طراحی نمودند که پایه و اساس رشد انفجاری بازار در مسائل مالی و پولی در طول دهه گذشته بود و ابزاری حیاتی برای سوداگری بانکها در مسائل تجاری و دیگر نهادها و مؤسسه‌ها به شمار می‌آمد. این دو آمریکایی، سرمایه خود را در صندوق داد و ستد تأمینی^۱ به کار انداختند، مؤسسه‌ای که برای فعالیتهای مالی سوداگری و شرط‌بندی تأمین شده است. این دو دانشمند امیدوار بودند که نظریه خود را در جامعه خود مورد آزمون تجربی قرار دهند و از این طریق سود کلانی ببرند، اما برخلاف انتظار موفق نشدند و وضعیت مالی آنها تا مرحله ورشکستگی پیش رفت و مشکلات مالی آنها چنان تشدید گردید که دیگر نهادهای مالی دنیا را نیز مورد تهدید جدی قرار داد.

وقتی که از رابرت اریکسون - استاد جامعه‌شناسی دانشگاه استکهلم - پرسیدند که آیا کار سن می‌تواند به زندگی انسانها کمک نماید. او پاسخ داد: "من فکر می‌کنم شما می‌توانید این چنین تصور نمایید." وی می‌افزاید، سن علل قحطی را مورد تحلیل قرار داد و تلاش زیادی به کار برد تا نشان دهد که چگونه می‌توان از قحطی جلوگیری کرد و آن را از بین برد. ("بیزینس ویک، ۲۶ اکتبر

۱۹۹۸، صفحه ۵۸). با توجه به اهمیت دیدگاههای توسعه‌ای سن در کشورهای توسعه نیافته، از جمله ایران، در زیر، دیدگاههای وی در خصوص مسائلی مانند "مردمسالاری، بازار و نقش دولت" مسئله فقر، اشتغال و توزیع درآمد، "فن آوری و کارایی" را بررسی می‌نمایم.

۱. مردمسالاری، بازار و نقش دولت

سن در مورد بازار در مقابل مردمسالاری می‌نویسد:

"هر دو اغلب به عنوان یک برنامه تفکیک ناپذیر دیده می‌شوند، اما مردمسالاری و استفاده از بازار ملاحظات کاملاً متفاوتی را مطرح می‌نمایند و نمی‌توانند جز حالت‌های متفاوت از یک ارزشیابی اجتماعی باشند. در حقیقت، نگاه به هر دو به عنوان ضروریات اساسی جامعه با یک تناقض اساسی همراه است. اگر مردمسالاری وجود داشته باشد، در آن صورت، این به مردم بستگی دارد که تعیین کنند (تا چه اندازه) از بازار استفاده کنند. اینکه انتخاب نهادها را به مردم واگذار نماییم و در همان حال جلوی آن انتخاب را بگیریم و اصرار ورزیم که در عمل تشکیلات بازار را انتخاب کنند، در یک تناقض آشکار فرو افتاده‌ایم. اگر نمی‌توان در مقابل مردمسالاری مقاومت کرد، در آن صورت، نظام بازار نمی‌تواند یک موضوع غیر قابل تغییر باشد (سن، ۱۹۹۲، صفحه ۲).

به علاوه، انتخاب بازار به عنوان یک نهاد اساساً یک نهاد ابزاری است، در حالی که ارزش مردمسالاری خیلی پایه‌ای‌تر و اساسی‌تر است. استفاده یا عدم استفاده از بازار باید متناسب با شرایط توجیه شود، در حالی که نبودن مردمسالاری، فی نفسه، مستلزم کیفر است. شأن و منزلت سازوکار بازار هر چه باشد، نمی‌تواند با مردمسالاری هم‌تراز تلقی شود (سن، ۱۹۹۰، صفحه ۳). بازار اغلب به عنوان یک نظام رأی‌گیری دیده می‌شود. این از یک جنبه درست است، اما با توزیع ناعادلانه حق رأی (فرانشیز) همراه است که جنبه غیردمکراتیک بازار را نشان می‌دهد (سن، ۱۹۹۰، صفحه ۴).

وی در مورد حقوق افراد جامعه می‌نویسد: "هر نظام اقتصادی و اجتماعی، مجموعه‌ای از روابط حقوقی را برای افراد جامعه خود قایل می‌شود که منجر به چیزی می‌شود که آنها از آن

برخوردارند." (سن، ۱۹۸۰ الف، صفحه ۵۳). به نظر سن، فرایند توسعه اقتصادی را می‌توان به عنوان یک فرایند گسترش توانایی مردم دید. با توجه به رابطه ثابت بین حقوق افراد در دستیابی کالاها و توانایی آنها یک ویژگی مفید ریشه‌ای و اساسی توسعه اقتصادی، گسترش حقوق افراد است. برای اغلب افراد، تقریباً تنها کالایی که هر فرد برای فروش دارد نیروی کار اوست. بنابراین، حقوق افراد به نحو تعیین‌کننده‌ای به توانایی آنها در یافتن شغل، نرخ دستمزد برای آن شغل و قیمت کالاهایی که مایل به خرید آنها هستند، بستگی دارد. مشکلات فقر و گرسنگی و قحطی در دنیا را از طریق مفهوم "حقوق"، بهتر می‌توان تحلیل نمود تا از طریق استفاده از متغیرهای سنتی عرضه مواد غذایی یا اندازه جمعیت. البته در اینجا هدف این نیست که بگوییم عرضه مواد غذایی برای رفع فقر و گرسنگی نامناسب است - که حرفی بی‌معناست - بلکه مسئله این است که عرضه تنها یک عامل در میان عوامل بسیاری است و اهمیت آن به این لحاظ است که دقیقاً بر حقوق افراد مشمول آن از طریق قیمت‌ها تأثیر می‌گذارد. در نهایت، به این مسئله مربوط می‌شود که مردم چه کاری می‌توانند یا نمی‌توانند انجام دهند و این مسئله به "حقوق" آنها مربوط می‌شود و نه به عرضه کل تولیدات در جامعه (سن، ۱۹۹۲، صفحه ۱۵).

سن همچنین معتقد است: "یکی از قصورهای اقتصادشناسان سنتی تمایل آنها به تمرکز بر روی عرضه کالاها و نه بر مالکیت و حقوق بوده است که در تأکید آنها بر رشد اقتصادی انعکاس می‌یابد. تأکید بیش از حد بر نسبت عرضه مواد غذایی و به جمعیت مثال دیگری از این نگاه نادرست است. امروزه، تا حدودی، توجه اقتصادشناسان، از رشد کل درآمد به توزیع درآمد انتقال یافته است که به نظر می‌رسد حرکتی در مسیر درست باشد و در حقیقت چنین است. اما من می‌گویم که درآمد به خودی خود شاخصی ناکافی برای تحلیل حقوق افراد است. افزایش درآمد، توان فرد را برای خرید کالاهای لازم بالا می‌برد. حتی اگر هیچ‌گونه مدرسه در ده نباشد یا هیچ‌گونه بیمارستان در نزدیکی نباشد، باز هم می‌شود قدرت خرید روستاییان را از میان کالاهای موجود در بازار بالا برد. اما این افزایش در درآمد نسبت به حقوق افراد برای آموزش یا مراقبت‌های بهداشتی ناکافی است، زیرا افزایش درآمد در چنین حالتی هیچ‌گونه تضمینی را در موارد فوق ارائه نمی‌نماید." (سن، ۱۹۹۲، صفحه ۱۶).

در خصوص مردمسالاری، سن می نویسد: "حمایت از مردمسالاری اساساً به این علت است که مردمسالاری ذاتاً و ضرورتاً مخالف نابرابری ثروت (و تقسیم طبقات به دارا و ندار) است، اما به نفع نابرابری امتیازات سیاسی نیست." (سن، ۱۹۹۱، صفحه ۴). به نظر وی، وجود نیروها، حزبها و جمعیت‌های مختلف در هر جامعه، به نفع اقشار محروم تمام می شود، حتی در جوامع خودکامه و دیکتاتوری، وجود گروه‌های مخالف که با هزینه و فداکاری زیادی همراه است اغلب به نفع قشرهای محروم جامعه است (سن، ۱۹۹۶، صفحه ۵). وی می نویسد که بر خلاف تصور بعضی از صاحب‌نظران، برابری یک مسئله تجملی نیست که فقط کشورهای ثروتمند بتوانند از عهده تأمین آن برآیند (سن، ۱۹۷۳، صفحه ۷۰). بدین روی، هر چه نابرابری بیشتر باشد، فقر بیشتر است (سن، ۱۹۷۳، صفحه ۱۴۵۷).

۲. فقر، اشتغال و توزیع درآمد

سن فقر را چند بعدی می بیند و نگاه به مسئله فقر تنها از جنبه درآمدی در ارزیابی و شناسایی فقیران را بسیار گمراه کننده می داند (سن، ۱۹۹۲). وی معتقد است که مجموعه‌ای از تغییرات در قیمت‌های تولیدکننده و مصرف‌کننده و مقدار کالا می تواند بر سطح زندگی هر خانواری در جامعه تأثیر بگذارد، و بنابراین، رتبه‌بندی سطوح مختلف فقر در هر گروه از خانوارها باید با دقت بیشتری مورد ملاحظه قرار گیرد (سن، ۱۹۷۹؛ ۱۹۸۱). وی فقر را تابع عواملی از قبیل فن آوری، بهره‌وری، شیوه مالکیت ابزار تولید، استثمار و مناسبات اجتماعی تولید و توزیع می داند (سن، ۱۹۷۵). در نتیجه، مسئله فقر را یک مسئله حقوقی می داند که باید در هر مرحله‌ای از توسعه رفع گردد. در حالی که رشد اقتصادی می تواند بر آن تأثیر بگذارد، اما در اصل این مناسبات اجتماعی و نهادی است که در تقسیم ثروت ملی نقش تعیین‌کننده دارد. روابط حقوقی جوامع نیز متناسب با تغییر وضعیت اقتصادی و اجتماعی افراد آن جامعه تغییر می نماید (سن، ۱۹۸۰ الف، صفحه ۶۷). در اقتصاد متکی بر بازار، متغیرهای تعیین‌کننده حقوقی می توانند به دو گروه تقسیم گردند: الف) بردار مالکیت (مانند زمین، سرمایه و نیروی کار) که هر فرد در اختیار دارد؛ ب) حقوق مبادله کالا و خدمات از طریق تولید یا تجارت. بردار مالکیت یک گروه می تواند از طریق افزایش تشکیل

سرمایه یا از طریق باز توزیع درآمد، مانند اصلاحات ارضی، تغییر یابد. اما حقوق مبادله پیچیده تر است ولیکن اهمیت آن کمتر نیست و شامل عوامل متنوعی مانند تضمین شرایط عادلانه تجاری (نرخ مبادله) برای قشرهای محروم روستایی با تضمین اشتغال در سطوح موجود دستمزد یا ارائه سیاستهای حمایت اجتماعی و جز اینها می باشد (سن، ۱۹۸۰ ب، صفحه ۶۹).

سن، فقر را نه تنها در کمی درآمد و ناتوانی در تأمین حداقل معاش، بلکه همچنین در آسیب پذیری اجتماعی موقعیت فرد در جامعه می داند (سن، ۱۹۸۰ ب، صفحه ۷۸). سن با معرفی شاخص فقر خود کمک مؤثری به اندازه گیری فقر نموده و زمینه مناسب را برای تکمیل این شاخص توسط دیگران فراهم نمود. سن، اطلاعات مربوط به فقیران را گرد آورد و برای آن شاخص کلی فقر را تعریف نمود.^۱ وی با دادن وزن به شکاف فقر واحدهای کم درآمد از طریق رتبه بندی آنها در توزیع فقر، مفهوم محرومیت نسبی را اندازه گیری نمود و سپس محرومیت نسبی را به شاخص متعارف نابرابری، یعنی ضریب جینی، مرتبط ساخت. به بیان دیگر، شاخص سن تابع فزاینده سه شاخص نسبت سرشمار خانوار^۲، نسبت شکاف فقر^۳ و ضریب جینی^۴ است (سن، ۱۹۷۶، صفحات ۲۱۹-۲۳۱).

سن با کمک ریاضیات تشریح نمود که هر تلاشی در جهت اندازه گیری نابرابری اقتصادی به نحو اجتناب ناپذیری قضاوت ارزشی را در بر دارد (بیزینس ویک، ۱۲۶ اکتبر، ۱۹۹۸، صفحه ۵۶). سن معتقد است که "فقر نه تنها به نابرابری بلکه با بیکاری شناسایی می شود" (سن، ۱۹۷۳، صفحه ۱۴۵۷). به نظر سن، توجه به اشتغال از سه نظر حایز اهمیت است: الف) از جنبه درآمدی که افراد

۱. شاخص سن به صورت زیر ارائه شده است (سن، ۱۹۷۶، صفحات ۲۱۹-۲۳۱).

$$\frac{P^0}{\mu} [K - \mu_p (1 - G_p)]$$

که در آن، K درآمد خط فقر، μ_p میانگین درآمد اقشار فقیر و μ میانگین درآمد کل جمعیت. P^0 نسبت جمعیت زیر خط فقر، G_p ضریب جینی قشرهای فقیر می باشد. از ویژگیهای شاخص سن، تأمین اصول یکنواختی و انتقال است که نسبت به شاخصهای پیشین خود برتر است، یعنی در این شاخص، کاهش درآمد قشرهای محروم موجب افزایش اندازه شاخص فقر می شود (اصل انتقال) و دیگر اینکه انتقال مقداری درآمد افراد فقیر جامعه به افراد ثروتمند و غیر فقیر بر شاخص فقر تأثیر می گذارد (ابوالفضل ابوالفتحی قمی، ۱۳۷۱). درآمدی بر شناخت شاخصهای نابرابری درآمد و فقر. مرکز آمار ایران. صفحه ۱۰۶.

2. Head-Count Ratio

3. Poverty-Gap Ratio

4. Gini-Coefficient

به دست می آورند و قدرت خرید و تقاضای مؤثر آنها را بالا می برد. (ب) از جنبه افزایش تولید که هم در نتیجه به کارگیری افراد مشغول به کار و هم از جنبه درآمدی آنها ناشی می شود. (ج) از جنبه نگاه به منزلت و شخصیت انسان که باید مورد توجه جدی قرار گیرد. اگر افراد قادر به یافتن کار نشوند، افسرده می شوند و ممکن است در جامعه مشکلات اجتماعی ایجاد نمایند و اگر افراد شاغل شغل مناسب شأن و منزلت خود نیابند، احساس ناخشنودی می نمایند و خود را شاغل نمی دانند. سن معتقد است در نگاه به مسئله اشتغال نمی توان این سه جنبه را از هم جدا کرد (سن، ۱۹۷۵، صفحات ۸-۹). به نظر سن، سیاستگذار نباید تنها به توان تولید یا درآمد و هزینه فرد شاغل بیندیشد، بلکه اشتغال را باید از جنبه های انسانی و اجتماعی مورد توجه قرار دهد. اینکه فرد شاغل برای جبران خدمات خود اجرت دریافت می نماید، نمی تواند هزینه تلقی شود، بلکه در خودش نوعی مزیت و نفع است. اغلب به اثرهای درآمدی و تولیدی ایجاد اشتغال توجه می شود، اما جنبه بسیار مهم شناخت شأن و منزلت افراد باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد (سن، ۱۹۷۵، صفحه ۹). سن در مورد "بیکاران پنهان" می نویسد: اصولاً بهره وری نهایی انسان هرگز صفر نیست و تفکیک افراد به اصطلاح "بیکاران پنهان" از افراد شاغل کار بسیار مشکلی است. به نظر سن، وجود بیکاران پنهان بدین علت است که این افراد به صورت درست و مناسب به کار گرفته نمی شوند. اگر به اندازه زمان لازم کار کنند، تولید افزایش می یابد و موجب بالا رفتن درآمد و تقاضای مؤثر می گردد. وی می نویسد که اگر بهره وری افراد صفر یا منفی باشد، اصولاً چرا در ابتدا کارفرما آنها را به کار می گیرد. بنابراین، وی معتقد است که انسانها همیشه بهره وری مثبت دارند و در صورتی که به نحو مناسب به کار گرفته شوند، می توانند کمک مؤثری به افزایش تولید بنمایند (سن، ۱۹۵۷؛ ۱۹۶۰؛ ۱۹۶۴).

برای رفع بیکاری، سن با ذکر پیشنهاد جان مینارد کینز مبنی بر به کارگیری همزمان افراد برای "کندن چاه و پرکردن آن" می نویسد، هدف از به کارگیری افراد آن است که به آنها چیزی داده شود تا بتوانند کالاهای مورد نیاز خود را خریداری نمایند. سپس ادامه می دهد که اگر این پرسش مطرح شود که آیا بهتر نیست که به جای به کارگیری افرادی که هیچ گونه نقش تولیدی ندارند، به آنها یارانه کالایی داده شود تا نیاز خود را رفع نمایند؟ باید گفت که اشتغال را باید از سه جنبه مهم درآمدی،

تولیدی و شناسایی شأن و منزلت انسانی در نظر گرفت به علاوه، اقدام مناسبی برای توزیع درآمد می‌باشد و برخورد یکسویه به آن کافی نیست.

وی در خصوص یارانه می‌نویسد: داشتن یک نظام یارانه‌گسترده و اداره آن به صورت کارآمد در کشورهای در حال توسعه بسیار مشکل است و ممکن است فساد اداری به همراه داشته باشد. اما با مرتبط نمودن درآمد به اشتغال، این مشکل تا حد زیادی از بین می‌رود. حتی اگر نظام یارانه مشکل کمبود سرمایه یا نارسایی اداری نداشته باشد، در آن صورت، مسئله دیگری در مورد شناسایی افراد واقعاً مستحق است که مشکل بسیار جدی است. با ارائه کار و نه یارانه خالص، دولت کمتر مورد اتهام انجام تبعیض دلبخواهی قرار می‌گیرد، و در حقیقت، نظام اداری می‌تواند تبعیض را به نفع افرادی انجام دهد که احتیاج به حمایت دارند و مایلند کار کنند. این نوع ملاحظات اداری و سیاسی می‌تواند منطقی برای حمایت از طرحهای اشتغالزایی در جهت توزیع درآمد باشد (سن، ۱۹۵۷، صفحات ۸۳-۸۴).

در مورد حقوق زنان در جامعه، سن می‌نویسد: موقعیت اجتماعی زنان در جامعه توسط حقوق اجتماعی تعیین می‌شود که هر جامعه برای افراد خود قایل می‌شود و مشروعیت می‌یابد. اختلاف زن و مرد، مانند سایر تضادهای دیگر، نظیر تضاد طبقاتی نیست. کارگر و سرمایه‌دار نوعاً زیر یک سقف زندگی نمی‌کنند و ملاحظات و تجارب مشترک ندارند. اما جنبه "همراهی" به تضاد جنسی یک ویژگی خاص می‌بخشد، در اینجا هر یک از آنها از همکاری نفع می‌برند و به صورت عمدی و آگاهانه همکاری می‌کنند. اگرچه مسئله تفکیک جنسی زن و مرد بیشتر به صورت "همکاری در تضاد"^۱ است. منافع زنان با مردان اگر چه ممکن است متفاوت باشد، اما سودی که می‌برند بیشتر در همکاری آنها نهفته است. به سخن دیگر، همکاری آنها منافی را تضمین می‌کند که به صورت فردی دستیافتنی نیست. اعضای یک خانواده با دو مشکل همزمان رو به رو هستند: یکی شامل همکاری است (به منظور افزایش موجودی) و دیگری تضاد (تقسیم کل موجودی در بین اعضای خانواده) که در اینجا اختلاف، نوعی انحراف از رفتار عادی تلقی می‌شود (سن، ۱۹۸۵، صفحات ۱۹۵ و ۱۹۸).

۳. فن آوری و کارایی

انتخاب فن آوری، یکی از ابزارهای کلیدی هر راهبرد توسعه می باشد. اما تمام حوزه های فن آوری مناسب هنوز زمینه دست نخورده ای برای اقتصادشناسان و مهندسان است، زیرا هنوز جایگزینی کار با سرمایه به سختی امکان پذیر است. سن می نویسد یک فن یا تکنیک ممکن است به وسیله یک فرد اختراع شود، اما شرایط و نهادهای اجتماعی هستند که آن را حفظ می کنند و باعث باروری مطلوب آن می شوند (سن، ۱۹۷۵، صفحه ۱۱). سن تأکید و اهمیت زیادی به عوامل نهادی و ملاحظات اقتصادی و سیاسی در انتخاب فن آوری مناسب می دهد و معتقد است حتی اگر حقوق دیگر فن آوری مناسب وجود داشته باشد که معلوم و مشخص باشند و از نظر اقتصادی کارآمد هم باشند، باز هم ممکن است به کار گرفته نشوند، مگر اینکه نهادها و سیاستهای مناسب تصمیمگیری در جهت تغییر ترکیب کالا و عوامل به نفع کاربری بیشتر در جهت ایجاد اشتغال به کار گرفته شوند.

سن می گوید که فن آوری چیزی فراتر از فرایند مکانیکی تبدیل آهن خام به فولاد است و ابعاد وسیعتری دارد که باید مدنظر قرار گیرند. برای مثال، اگر ساختار اقتصادی اجتماعی یک کشور اجازه کار چند نوبتی را در یک کارخانه می دهد، اما در کار شرکتهای خانوادگی چنین کاری امکان پذیر نیست یا اینکه در تولید خانوارها امکان استفاده از نیروی کار محلی و بومی وجود دارد، در حالی که به کارگیری این افراد در کارخانه های شهری و صنعتی میسر نیست بر تقابل دو نوع مختلف فن آوری دلالت می نماید که باید نسبت به دو نوع کارگر برخورد متفاوت صورت گیرد. به بیان دیگر، این امر، پیچیدگی مسئله فن آوری را در جامعه نشان می دهد (سن، ۱۹۷۵، صفحه ۱۱). سن در خصوص به کارگیری "فن آوری مناسب" یا "فن آوری متوسط" می نویسد:

باید در این مورد، از دو نظر احتیاط نمود. اول اینکه این برخورد معمولاً فن آوری را یک پدیده "داده شده یا ثابت" در نظر می گیرد و برنامه ریزی توسعه اقتصادی را به صورت انتخابی از فهرست فن آوریهای موجود می نگرد. دیگر اینکه این رویکرد ما را در مقابل این اندیشه هشدار می دهد که مثلاً اگر چند مؤسسه پژوهشی در آن مسیر کار کنند، فن آوری متوسط یا فن آوری مناسب به ظهور می رسد، حتی اگر این مؤسسه ها از فرایند واقعی تولید و عمل فاصله بسیار داشته باشند (سن،

۱۹۷۵، صفحه ۱۲). در خصوص کارایی، سن می‌نویسد که در متون مربوط به تخصیص منابع گفته می‌شود که اگر با انتخاب یک فن بتوان چیزی را به دست آورد که بابت آن هیچ‌گونه هزینه‌ای پرداخت نشود، آن فن، کارآمد تلقی می‌گردد.

برای مثال، فرض کنید که یک کشور مجموعه‌ای از کالای X را با مقدار معینی از داده‌های Y با فن A تولید کند. حال اگر فردی پیشنهاد کند که با استفاده از فن B آن کشور می‌تواند مقدار بیشتری تولید را با همان مقدار داده‌ها به دست آورد، این معنا را می‌دهد که آن کشور با انتقال از فن A به فن B چیزی را به دست می‌آورد که بابت آن هیچ هزینه‌ای متقبل نشده است. حال اگر زمانی که آن کشور فن A را انتخاب نمود، فن B نیز در دسترس بود، در آن صورت، گفته می‌شود آن کشور با به کارگیری فن A منابع را به صورت غلط تخصیص داده است و ناکارآمد است یا اگر فن دیگری مانند C وجود می‌داشت که همان مقدار تولید را با استفاده کمتر از داده‌ها تولید می‌نمود، باز هم آن کشور فن ناکارآمد را انتخاب نموده است. اما اگر چنین امکانات فن آوری پیشرفته و برتری نسبت به A وجود نمی‌داشت، در آن صورت، آن کشور با انتخاب A یک فن کارآمد را به کار گرفته و کارآمد است و از منابع به صورت مطلوب استفاده نموده است.

سن تصویر فوق را به دلایل زیر همراه کننده می‌داند. اول اینکه فن آوری امری پویاست و ایستار نیست و در مورد برتری B یا C در زمان انتخاب A به طور یقین نمی‌توان تأیید نمود و علاوه بر آن، وجود فن آوری B یا C برای کشورها، خاصه کشورهای توسعه نیافته، شناخته شده و معلوم نیست و چون معلوم نیست قطعاً از نظر عملی نمی‌تواند کارآمد تلقی شود. دوم اینکه بحث عمده کارایی فن آوران بدون توجه به وضعیت قیمت‌های واقعی مطرح می‌شود که خود غیر معقول است و تا زمانی که قیمت‌ها معرف قیمت‌های واقعی و حقیقی در جامعه نباشند، تعیین برتری فن آوران کار بسیار دشواری خواهد بود.

سن در این مورد، برای تعیین فن آوری مناسب قیمت‌های سایه را برای عوامل تولید معرفی می‌نماید. سوم اینکه کارایی از جنبه منطقه‌ای تشریح نمی‌شود. اگر فن A در مقایسه با B مقدار بیشتری تولید نماید، اما این در منطقه X چنین است و نه در منطقه Y ، یعنی جایی که B مستقر است، آیا می‌توان گفت که این فن کارآمد است؟ سن جواب می‌دهد تشخیص آن اصولاً به طور دقیق

غیرممکن است، زیرا توزیع مطلوب منطقه‌ای ممکن است شامل تغییرات زیادی از X به Y در مورد A صورت گیرد که آن را نسبتاً پرهزینه و گران نماید. یک روش برخورد با این پدیده، حساب کردن هزینه حمل و نقل در کل هزینه به مقاصد نهایی است اما این کار هم مستلزم فرضیات معینی است که در خصوص هر منطقه‌ای ممکن است متفاوت باشد و کارایی بهینه منطقه‌ای خود موضوع برنامه‌ریزی منطقه‌ای است. علاوه بر آن، مقایسه از نظر هزینه نمی‌تواند مطلوب باشد، زیرا یک فن‌آوری ممکن است برای تولید یک واحد کالا از منابع طبیعی بیشتری استفاده نماید که در محاسبات اقتصادی منظور نمی‌گردد. بدین روی، برخورد با کارایی از این نظر مطلوب نیست.

افزون بر اینها، محاسبه تفاوت بین "داده‌ها" و "ستاندها" از جوانب مختلف برای تعیین کارایی مناسب نیست. برای مثال، زباله‌های صنعتی خود تولید محسوب می‌شوند، اما کمتر مورد تقاضا هستند و مطلوب نیستند، در حالی که استعدادهای پنهان ممکن است "داده" باشند و استفاده از آنها بد نباشد. علاوه بر آن، بعضی از تولیدات از نظر خصوصی مطلوب است، اما از نظر اجتماعی چنین نیست. همچنین استفاده از بعضی از عوامل، مانند اشتغال یک کارگر ممکن است یک هزینه خصوصی باشد، اما از نظر اجتماعی یک نفع تلقی می‌شود. همچنین تولید یک کالا ممکن است تا سطح معینی از عرضه مطلوب باشد (مانند تولید بعضی از محصولات جنبی صنعتی) و بیشتر از آن مطلوب نباشد (سن، ۱۹۷۵، صفحه ۱۲).

تمام موارد یادشده، مفهوم کارایی را با مشکل مواجه می‌سازد. بدین جهت، سن، این کارایی را به عنوان معیار ضعیفی از عملکرد اقتصادی کشور تلقی می‌کند، زیرا مسائل توزیع درآمد خارج از بحث فوق قرار می‌گیرد و تضاد منافع افراد، گروه‌ها و طبقات در نظر گرفته نمی‌شود. بدین روی، سن معتقد است که چنین برخوردی با کارایی نمی‌تواند معیار مناسبی برای سیاستگذاری باشد. به بیان دیگر، از نظر سن، کارایی اقتصادی فراتر از چیزی است که در اینجا بیان می‌گردد: سن در خصوص مداخله دولت و راهبرد تجاری، با اشاره به کشورهای جنوب شرق آسیا، می‌نویسد (سن، ۱۹۸۰ ب، صفحات ۳۳-۳۵): "چیزی که تجربه رشد بالای این کشورها را قابل توجه می‌نماید، در حقیقت، کیفیت آن رشد است؛ یعنی به نظر می‌رسد که این رشد بدون شدت گرفتن نابرابری درآمد (چیزی که متأسفانه اغلب اتفاق می‌افتد) صورت گرفته است و شواهدی در مورد رفع فقر سریع از

هر نظر در این کشورها وجود دارد." وی با تأکید به ضرورت جهتگیری صادرات در کشورهای کوچکتر مثل سنگاپور و هنگ کنگ، به علت کوچک بودن بازار داخلی آنها که جهتگیری صادراتی را الزامی می‌نمود، به سیاست تجاری صادراتی این کشورها در صادرات کالاهای کارگبر اشاره می‌کند که منجر به بالا بردن سطح زندگی قشرهای فقیر این کشورها شده است. اما وی معتقد است: "این درس اصلی نیست که ما باید از آنها بیاموزیم". سن ادامه می‌دهد: در حالی که جهتگیری صادراتی به مقیاس وسیع دنبال گردید، دولت در کشوری مثل کره، یک برنامه قوی جایگزینی واردات را در حوزه‌های معینی انجام داد و به نقل از دات چودری می‌نویسد:

"در سال ۱۹۶۰، اقلامی مانند کودشیمیایی، الیاف مصنوعی، نخ و کتان، محصولات نفتی، کاغذ، سیمان، محصولات آهن و فولاد و مواد پلاستیکی، بعضی از اقلام اصلی واردات کره بودند. در سال ۱۹۷۱، سیاست جایگزینی واردات تمام این اقلام را به استثنای الیاف مصنوعی و مواد پلاستیکی، از فهرست اصلی واردات حذف نمود. در سال ۱۹۷۰، از ۱۳۱۲ قلم کالاهای اساسی، واردات ۷۳ تای آنها ممنوع و ۵۲۴ قلم آنها محدود شد. حتی در سال ۱۹۷۶، واردات ۶۰ قلم ممنوع و واردات ۶۱۶ قلم دیگر در فهرست محدودیت واردات قرار گرفت. اگرچه این ارقام برای اندازه گیری جایگزینی واردات خام است، اما آنچه از آنها برمی آید این است که سیاست اتخاذ شده از سیاست آزادی تجاری فاصله زیادی داشته است. دولت کره، علاوه بر بانک مرکزی، بعضی از بانکهای دیگر و بخش اعظم بانکهای تخصصی و پنج بانک ملی بازرگانی را در اختیار خود داشته است... دولت کره در بازار پولی، در تعیین نرخ بهره، سرمایه گذاری و موارد دیگری از این قبیل، دخالت می‌نموده است." (سن، ۱۹۸۰، صفحه ۳۴). در تایوان و کره، سیاست فقرزدایی از طریق ایجاد اشتغال با دستمزد معقول بوده است و در این کشورها حقوق اساسی مردم از طریق بازار تضمین نشد، بلکه خارج از آن به شکل دخالت مستقیم دولت بوده است." (سن، ۱۹۸۰، صفحه ۳۵).

در خصوص برنامه‌های تأمین اجتماعی می‌نویسد: "با توجه به محدودیت تخصیص منابع بر مبنای بازار برای خدمات بهداشتی، آموزشی و امنیت اجتماعی، بدون شک اقتصاد متکی بر بازار حتی وقتی که ثروتمند هم باشد، اغلب موفقیت کمتری در عملکرد شاخصهای کیفیت زندگی

نسبت به اقتصادهای فقیر دارند که از طریق استفاده بهتر در نظام توزیع دولتی تأثیر بهتری بر خدمات بهداشتی، آموزشی و امنیت اجتماعی داشته‌اند.

سن در مورد قحطی و گرسنگی می‌نویسد: "قحطی و گرسنگی در کشورهای از قبیل اتیوپی و بنگلادش، هند و صحرای آفریقا، به سبب کمبود مواد غذایی نبود، بلکه به علت توزیع نابرابر منابع بود. بنابراین، راه حل اساسی اصلاح سیاستها و رفع نارساییهای واقعی برای واقعیتهای اقتصادی است که منجر به چنین توزیع نابرابر مواد غذایی و قحطی در این کشورها گردید." (سن، ۱۹۸۰، ب، صفحات ۶۶-۶۷). سن نشان داد که برای مثال، بخشی از علل قحطی سال ۱۹۷۴ بنگلادش، ناشی از این مسئله بود که سیل در آن سال قیمت مواد غذایی را بالا برد، در حالی که فرصتهای شغلی برای کارگران مزارع شدیداً کاهش یافت، به طوری که حتی یکی از محصولات نمی‌توانست درو شود. درآمد واقعی کارگران کشاورزی به شدت کاهش یافت و این گروه به صورت دهشتناکی آسیب دیدند (سن، ۱۹۸۰، صفحات ۶۶-۶۷). به نظر سن، دادن یارانه مواد غذایی در کشورهای از قبیل هند، پاکستان، سریلانکا، منجر به کاهش فقر و ارتقای کیفیت زندگی در این کشورها شده است. در خصوص توجه به برنامه کمک مواد غذایی می‌نویسد (سن، ۱۹۸۰، صفحه ۶۵):

"دادن یارانه مواد غذایی، موجب بهبود تغذیه قشرهای فقیرتر جامعه شده است، زیرا مکمل درآمد است و به شکل مواد غذایی پرداخت می‌شود که نوعاً موجب افزایش مصرف مواد غذایی در مقایسه با زمانی می‌شود که کمک به صورت درآمد نقدی پرداخت گردد. و بهبود تغذیه موجب بهبود بهره‌وری می‌گردد." (سن، ۱۹۸۰، صفحه ۴۱).

به نظر سن، درسهایی که از تجارب کشورهای توسعه یافته و جنوب شرق آسیا باید آموخت، این است که روابط تابعی ابزارهای مختلف مورد مطالعه قرار گیرد. و از پیروی کورکورانه آنها و ابزار به کار گرفته شده توسط آنها اجتناب شود. تفاوت در شرایط اقتصادی کشورها استفاده از تجارب کشورهای دیگر را برای سیاستگذاری غیر مفید نمی‌نماید، اما تقلید کورکورانه از آنها نیز ممکن است نتایج نامطلوبی به همراه داشته باشد.

سن ادامه می‌دهد: "من معتقد هستم که محدودیت واقعی اقتصاد و توسعه سنتی، انتخاب ابزار برای رشد اقتصادی نیست، بلکه درک شناخت نا کافی این مطلب است که رشد اقتصادی چیزی

غیر از ابزار برای دستیابی به هدفهای دیگر نیست. مسئله این نیست که بگوییم رشد مهم نیست، ممکن است خیلی هم مهم باشد، اما اگر هم مهم باشد، اهمیت آن در مزایا و منافع است که همراه آن در فرایند رشد اقتصادی به دست می‌آید. (سن، ۱۹۹۲، صفحه ۱۵). وی سپس ادامه می‌دهد: "مسئله، تنها این نیست که رشد ابزار است و هدف نیست، بلکه حتی برای هدفهای معینی یک ابزار مؤثر هم نیست." (سن، ۱۹۹۲، صفحه ۱۴).

به نظر سن، برنامه‌ریزی و طراحی ضعیف پروژه‌ها، مشکلات اداری تجلیل ناکافی از طبیعت و ماهیت مسئله اشتغال و نداشتن معیار مناسب انتخاب پروژه، اغلب منجر به آن می‌شود که طرحهای اشتغالزایی دولتی در هدف خود مبنی بر کمک "کارکنان فقیر" که در زیر خط فقر هستند ناتوان باشند و به دلیل نادرست و تک بعدی دیدن مسائل و مشکلات کشورهای توسعه نیافته، سیاستهای اتخاذ شده، به جای کمک به قشرهای محروم، در بیشتر موارد، به ثروتمندان سود بیشتری رسانده است (سن، ۱۹۷۵، صفحه ۹۸).

برای ارزشیابی پروژه‌ها از نظرفن آوری و اشتغال، مشکل این است که قیمت عوامل و محصولات به عنوان چراغ راهنمای تصمیمگیری، اغلب علایم غلطی می‌دهند که متناسب با کمیابی یا وفور آنها نیست. سن برای رهایی از این مشکل، معیارها و اصولی را در جهت تخمینی "قیمتهای سایه" برای ارزشیابی مفید بودن پروژه از نظر اجتماعی ارائه می‌نماید (سن، ۱۹۷۵، صفحات ۹۲-۹۶). وی بر این نکته تأکید می‌نماید که ارزشیابی پروژه‌ها در چارچوب هزینه - منفعت اجتماعی نباید صرفاً به عنوان یک کار مکانیکی در نظر گرفته شود. باید توجه کرد که ارزشیابی اجتماعی اشتغال و ارزشیابی پروژه به نحو چشمگیری به عوامل نهادی، از قبیل شیوه اشتغال (براساس کار خانوادگی یا کار دستمزدی) و مالکیت و کنترل پروژه (مالکیت دولتی یا خصوصی) بستگی دارد. این ملاحظات، امروزه در دستور کار سازمان جهانی کار در زمینه جاده‌سازی قرار گرفته است (سن، ۱۹۷۵، صفحات ۹۷-۱۰۷).

منابع

- Sen, Amartya. (April-June 1990). Socialism, Markets and Democracy. *The Indian Economic Journal*. Vol. 37, No. 4.
- _____. (1996). Development Thinking at the Beginning of the 21st Century. *Paper for the Development Thinking and Practice Conference of the Inter - American Bank*, Sep, 3-5, Washington D.C.
- _____. (August 1973). Poverty, Inequality and Unemployment, Some Conceptual Issues in Measurement. *Economic and Political Weekly*. No. 31-33.
- _____. (1992). *Inequality Re examined*, Oxford: Clarendam Press.
- _____. (1979). Issues, in the Measurement of Poverty. *Scandinavian Journal of Economics*. Vol. 81 pp. 285-307.
- _____. (1981). *Poverty and Famine: An Essay on Entitlement and Deprivation*. Oxford: Oxford University Press.
- _____. (1975). *Employment, Technology and Development*. Oxford University Press. Delhi.
- _____. (July 1980). Levels of Poverty: Policy and Change. *World Bank Staff Working Paper*. No. 40.
- _____. (1976). Poverty: An Ordinal Approach to Measurement. *Econometrica*. Vol. 44.
- _____. (Oct. 1966). Persants and Dualism with or Without Surplus Labour. *Journal of Peasent Economics*. Vol. 74.
- _____. (1960). *Choice of Techniques*. Blackwell, Oxford.
- _____. (November 1957). Some Notes on the Choice of Capital - Intensity in Development Planning. *Quarterly Journal of Economics*. Vol. 71.

- _____. (Feb. 1966). Size of Holdings and Productivity. *The Economic Weekly*. Vol. 16.
- _____. (March, Supplement 1972). Control Areas and Accounting Price: An Approach to Economic Evaluation. *Economic Journal*. Vol. 82.
- _____. (1980b). *Poverty and Famines: An Essay on Entitlement and Deprivation*. ILO World Employment Programme.
- _____. (1977). Starvation and Exchange Entitlement: A General Approach and its Application to the Great Bengal Famine. *Cambridge Journal of Economic*. Vol.1.
- _____. (June 1991). Economic Methodology: Heterogeneity and Relevance. *Methodus*. Hong Kong. Vol. 3, No. 1.
- _____. (1986). Adam Smith's Prudence. In *Theory and Reality in Development, Essays in Honour of Paul Streeten*. Edited by Sanjaya Lall and Frances Stewart, Macmillan Basingstoke.
- _____. (1985). Women, Technology and Sexual Divisions. *Trade and Development*. No. 6, UNCTAD, New York.
- _____. (1997). Inequality, Unemployment and Contemporary Europe. *International Labour Review*. Vol. 136. No. 2.
- _____. (1992). Development: Which Way Now? in Charles K. Wilber and Kenneth P. Jameson, (eds.). *The Political Economy of Development and Under Development*. Mc Graw Hill, USA.